

ال چه گوارا ، یکی از صد شخصیت تاثیر گذار قرن بیستم،
نماد مبارزات انقلابی در دنیا، سوژه محبوب ترین عکس جهان کسی نیست
جز "ارنستو رافائل گوارا دلاسرنا" یا همان چه گوارا!

ال چه گوارا در جوانی

شاید اینگونه انتظار برود کسی که نماد مبارزه با امپریالیسم و حکومت های سرمایه داری در دنیا شناخته می شود
در خانواده ای فقیر به دنیا آمده و بزرگ شده باشد.
اما ال چه گوارا در سال 1928 در خانواده ای اشرافی در **روزاریو آرژانتین** به دنیا آمد.
پدر و مادر او پنج فرزند داشتند که چه گوارا **اولین فرزند** این خانواده بود.

هر دو نیاکان چه گوارا در کالیفرنیا متولد شده بودند.
جد پدریش جزء ثروتمندترین مردان آمریکای جنوبی بود و جد مادریش آخرین فرماندار اسپانیایی پرو بود.
وقتی 23 ساله بود تصمیم گرفت سال آخر دانشگاه پزشکی را ترک کند
و با موتور دور آمریکای جنوبی را سفر کند که در این سفر دوستش آلبرتو گرانادا او را همراهی کرد.

پدرش تعریف می کند: او نمی رفت که از جاهای دیدنی عکس بگیرد و تفریح کند
و جاهای جدید را کشف کند بلکه می رفت تا آدم ها را کشف کند.
می رفت تا از نزدیک در شادی ها و غم های مردمی که نمی شناخت شرکت کند و التیامی برای آن ها باشد.

پدرش می گفت وقتی با کشیش شهر صحبت کردم و گفتم ارنستو می خواهد
به جنگل های آمازون برود تا به مردم جذامی خدمت کند کشیش گفت من هیچ وقت جرات این کار را نداشتم.
این کار فقط می تواند کار یک **قدیسه شجاع** باشد.

ارنستو ابتدای کتاب "**خاطرات سفر با موتور سیکلت**" دور آمریکای جنوبی می نویسد:
آدم می تواند ماه های عمر خودش را صرف پرسه زدن در بلندی های زیبای روح کند یا فقط به یک ظرف غذا فکر کند.
اگر انسان ماجراجویی کند بی تردید تجربه هایی به دست می آورد
که دیگران از آن محروم هستند، اون تجربه ها چیزی می شود شبیه خاطراتی که در این اوراق پراکنده است.
در ادامه می نویسد: من و آلبرتو تصمیم گرفتیم برای رفتن به این سفر شیر یا خط انداختیم.
اگر شیر آمد می رویم ولی اگر خط آمد نمی رفتیم.
شیر آمد و رفیم ولی اگر خط می آمد ما آن را شیر می دیدیم و می رفتیم.

برنامه ریزی برای سفر:

ال چه گوآرا و دوستش ابتدا شروع کردند به گرفتن ویزا و خرید تجهیزات و برنامه ریزی برای سفر! طبق برنامه ای که تهیه کردند تاریخی که قرار بود آخر سفرشان باشد تازه سفرشان را شروع کردند. آن ها فقط می دانستند کدام شهر می خواهند بروند ولی به جزئیات اصلا فکر نکرده بودند.

اول سفر سید غذایی که داشتند روی زمین می افتد و باید به ویلای عوی آلبرتو می رسیدند تا سید غذا را دوباره پر کنند و راه بیفتند. به اولین شهر که می رسند ارنستو دلش برای دختری که با او در ارتباط بوده تنگ می شود می نویسد: عاشق بودم، نمی دانم چرا فرار کردم. شهر بعدی به خانه یکی از دوستان آلبرتو که پزشک بود، می روند. دوستش به ارنستو می گوید اگر یکسال دیگر دانشگاهت را ادامه می دادی پزشک بودی!

داستان سفر ال چه:

ارنستو هم می گوید به خودم گفتم اگر ادامه می دادم باید چنین زندگی تکراری و با فلاکتی را می گذراندم. شما بمانید و درس بخوانید، من می روم و درس می گیرم. سفر را ادامه می دهند و در تپه های شنی بارها به زمین می خورند. حتی یکبار پای ارنستو زیر اگزوز می ماند و جای سوختگی آن تا عمر عمر روی پایش می ماند. در مسیر تب و لرز شدیدی می گیرد و به سختی خودشان را به اولین شهر می رسانند. دو روز داخل شهر می مانند و به مسیرشان ادامه می دهند. هر وقت موتور خراب می شد آلبرتو آن را با یک تکه سیم درست می کرد که ارنستو به آن سیم جادویی می گفت.

یک شب موتور دوباره خراب می شود. مجبور می شوند وسط بیابان چادر بزنند. مدتی که می گذرد طوفان می شود و باد چادر را می برد، موتور را به تیر تلگراف می بندند و صبح با همان سیم جادویی جلوبندی موتور را جمع می کنند و مجبور می شوند 20 کیلومتر پیاده بروند تا به اولین شهر برسند و موتورشان را درست کنند. این ماجرای خرابی و تصادف موتور بارها و بارها در طول مسیر اتفاق می افتد.

مصاحبه با امیرسودبخش؛ مدیر یادگست رخ

[aparat id='uW3Ho']

خروج ال چه گوارا از آرژانتین

بالاخره از آرژانتین خارج می شوند و به شیلی می رسند که متوجه می شوند روزنامه ها به سفر آن ها توجه کردند و تیتراژ زدند: سفر دو متخصص جذام به شهرهای جذامی ها! در شیلی از آن ها پذیرایی کردند و تقریباً همه آن ها را می شناختند. سفرشان را به سمت شهرک های جذامی ها در پرو ادامه دادند. آن ها به خاطر خرابی موتور تصمیم گرفتند پیاده مسیر را ادامه بدهند و چون پولی برای شان باقی نمانده بود مجبور شدند یواشکی سوار کشتی بشوند.

آن ها در توالی کشتی قائم شده بودند که پیدایشان می کنند و برای تنبیه ارنستو توالی کشتی را تمییز می کرد و آلبرتو هم در آشپزخانه کار می کرد. در ادامه این سفر با کارگران معدن مس آشنا شدند و ظلمی که به آن کارگران شده بود آن ها را تحت تاثیر قرار داد. شیلی 20 درصد مس دنیا را تولید می کرد و کارگران زیادی کار می کردند. یواش یواش **ایدئولوژی های ال چه گوارا** داشت شکل می گرفت.

وقتی به مرز پرو رسیدند:

سفر را به همین منوال ادامه دادند تا به مرز پرو رسیدند و بعد از پشت سر گذاشتن چندین شب و روز، سوار یک کامیون شدند که با سرخپوست ها همسفر شدند. وقتی داشتند از کنار یک گورستان پر از سنگ رد می شدند، ارنستو دید که سرخپوست ها به سنگ ها تف می اندازند. دلیل این کار آن ها این بود که سرخپوست ها تمام غم ها و غصه های شان را در هیات سنگ خاصی تجسم می کردند و سنگی را به شکل خاصی می تراشیدند.

این سنگ ها را در جایی جمع می کردند و انباشته شدن این سنگ ها منظره ای را درست می کرد شبیه گورستانی که از کنار آن رد شدند. آن ها روی این سنگ ها که نمادی از غم و غصه شان بود تف می انداختند و به این روش شر آن ها را از زندگی شان دور می کردند.

استعمار اسپانیا و ظلم و ستمی که به سرخپوست ها شده بود نظر ارنستو را به خودش جلب کرد. استبداد در تمام شهرها بی داد می کرد.

ال چه در سفرش با چه صحنه هایی روبرو شد؟

آن ها به مجتمع جذامی ها رسیدند و پرستارانی را دیدند که بدون چشم داشت مالی و با حداقل امکانات آن جا کار می کردند. امکانات بسیار محدود بیمارستان ها، وضعیت اسفناک دهقان ها و رنج و بدبختی مردم روح ال چه را آزار می داد. چند روزی در آن مجتمع ماندند و سپس به سفرشان ادامه دادند. ارنستو به خاطر بیماری آسم که از ابتدای سفر یا از ابتدای زندگی همراهیش می کرد، چند روزی در بیمارستان بستری شد. بعد از آن آن ها خودشان را پایتخت پرو رساندند و مدتی از جذامی ها پرستاری کردند. آن ها 6 ماه شده بود که سفرشان را شروع کرده بودند و هر جا که می رسیدند به جذامی ها کمک می کردند. آن ها خودشان را به کلمبیا و از آن جا به کاراکاس پایتخت ونزوئلا رفتند و آن جا آلبرتو برای خودش کاری را پیدا کرد و همین موضوع موجب کمتر شدن ارتباط ارنستو و آلبرتو شد.

ارنستو در دفتر خاطراتش می نویسد در یک شب خاص با پیرمردی ملاقات می کند که خودش اسم او را **مسیحای مجرد** می گذارد.

ارنستو نوشته: از حرف هایش مشخص بود که خیلی سفر کرده و اطلاعات زیادی دارد و حرف هایی که به من می زد به جانم می نشست.

لحظه خدافظی به ارنستو می گوید:

مردم را دریاب، هرگز سازش نکن، کسانی که سازش می کنند، می میرند. از گلوله نترس، تو روح گلوله ای، گلوله از زبان تو حرف می زند و از عمل تو شلیک می شود.

تو نمی دانی که کمک هایت چه اندازه برای مردم مفید است.

مردمی که البته در نهایت تو را قربانی خواهند کرد.

ارنستو می نویسد:

او رفت در حالی که من همان جا میخکوب شده بودم. همان لحظه تصمیم گرفتم خودم را وقف مردم کنم. وقتی آلبرتو در کاراکاس ماند ارنستو با هواپیمایی که اسب های مسابقه را حمل می کرد به میامی رفت. قرار بود هواپیما یک روز در میامی توقف داشته باشه و به کاراکاس و آرژانتین برگردد ولی خلبان تصمیم گرفت موتور هواپیما را تعمیر کند که این تعمیر یک ماه طول کشید. در این یک ماه ارنستو توانست آمریکا را از نزدیک ببیند و بعد به آرژانتین برگشت و سفر جذابی که هشت ماه طول کشیده بود را تمام کرد.

آشنایی چه گوارا با فیدل کاسترو

زمان انقلاب کوبا توسط فیدل و یارانش حکومت دست ژنرال باتیستا بود. او سال 1934 رئیس جمهور قبلی را ساقط می کند و یکی از دست نشانده های خود را رئیس جمهور می کند. 6 سال بعد به مدت 8 سال یعنی دو دوره رئیس جمهور می شود. بعد از اتمام این دوره هشت ساله چهارسال می گذرد و دوباره 1952 کاندید ریاست جمهوری می شود.

در جریان مبارزات انتخابی بقیه اکنیدهاها از او جلوتر هستند پس تصمیم می گیرد کوتا کند. بعد از کودتا و ساقط کردن رئیس جمهور قبلی به مدت 7 سال دیکتاتور مطلق کوبا می ماند. از سوی دیگر در گواتمالا کلورل آرنز سوئسی رئیس جمهور بود و برخی اصلاحات ارضی انجام می داد. چه گوارا که برای سفر به گواتمالا رفته بود با هیلدا آشنا می شود که یک خانم اقتصاددان، رهبر چپ گرا و نویسنده بود.

چه گوارا توسط هیلدا به چند مقام رسمی معرفی می شود

همانجا بود که چه گوارا توسط هیلدا با انقلابیون کوبا یعنی کاسترو، برادران و یارانش آشنا می شود و آنجا به چه گوارا لقب "چه" که به آرژانتینی به معنای رفیق است داده می شود. در این بین آمریکا در گواتمالا کودتای نظامی می کند و نخست وزیر به سفارت مکزیکی پناهنده می شود. چه گوارا به سفارت آرژانتین پناه می برد و هیلدا هم دستگیر می شود.

براندازی رژیم آرنز توسط سیا این دیدگاه را در ال چه گوارا به وجود می آورد که آمریکا هر کشوری را که بخواهد پیشرفت کند و آزاد باشد را ساقط می کند و ایالت متحده یک قدرت امپریالیستی است.

همین باعث شد تا بیشتر از همیشه به این ایمان بیاورد که یک شورش مسلحانه که توسط مردم مسلح حمایت شود تنها راهی است که می شود شرایط را به نفع شرکت گواتمالا برگرداند.

ازدواج چگوارا:

بعد از آزادی هیلدا چه گوارا و هیلدا به مکزیك رفتند و با هم ازدواج کردند البته سه سال بعد از هم جدا شدند. در مکزیك چه گوارا با دیدن فقر مردم و آشنایی بیشتر با فیدل کاسترو انگیزه های ضد امپریالیستی اش دو چندان شد و به جنبش 26 ژوئیه پیوست.

26 ژوئیه 1953 کاسترو و تعدادی از انقلابیون دیگر در کوبا حمله ناموفقی به یک پادگان داشتند.

این تشکیلات انقلابی سه سال بعد به رهبری فیدل کاسترو و 81 نفر از انقلابیون تبعیدی کوبا از جمله برادرش و چه گوارا در مکزیك دور هم جمع می شوند و تحت عنوان جنبش 26 ژوئیه با یک قایق به سمت کوبا می روند تا علیه ژنرال باتیستا قیام کنند. تاکتیک حمله های این جنبش چریکی بود.

ابتدا چه گوارا به عنوان پزشک به گروه می پیوندد ولی کمی بعد بهترین چریک جنبش می شود و سپس فرمانده می شود. در اولین گروه چه گوارا مجبور می شود مبارزه کند و همان جا از پزشک به یک چریک تبدیل می شود. در اولین نبرد مهم یک پادگان اصلی را فقط با 6 کشته با کاسترو می گیرد. بلافاصله ژنرال باتیستا تدابیر امنیتی را در تمام پادگان ها تشدید می کند. چه گوارا مجبور می شود از کاسترو جدا شود و مجروح هایی که زخمی شده بودند را به جایی امن ببرد و از نبرد مستقیم فاصله گرفته باشد.

ال چه گوارا رهبر جنگ

چه گوارا معتقد بود: یک انقلابی واقعی همیشه جایی است که به او احتیاج داشته باشند حتی اگر نبرد مستقیم نباشد. و بعدها گفت در جریان حمل همین مجروح ها تبدیل به یک مبارز انقلابی واقعی شده بود و دیگر راهی برای بازگشت نداشت.

در جریان جنگ ها به هر روستایی که می رسید هر کسی که می توانست را مجروح می کرد.

در ادامه کاسترو، چه گوارا را به عنوان رهبر جنگ دوم لشکر انتخاب می کند و در دوره ای هم او را مسئول کل آموزش نیروهای جدید می کند. چه گوارا رهبری سختگیر و خشن بود و اگر کسی از گروه فرار می کرد تعدادی را می فرستاد تا آن ها را بکشند تا کسی فکر فرار به سرش نزنند. او به شدت مخالف سازش با دشمن بود. یکبار فیدل با گروه های مخالف باتیستا توافق نامه همکاری امضا می کند.

ال چه گوارا معترض می شود که چرا امضا کردی ما باید با دشمن بجنگیم. این گروه ها به جای جنگ یا مذاکره می کنند یا اعتصاب می کنند که به هیچ جایی نمی رسد. جلوتر که این گروه ها شکست خوردند فیدل شد رهبر تمام گروه های مخالف ژنرال باتیستا! چه گوارا به تقلید از سازمان سیا آمریکا که در گواتمالا برای کودتا مرکز رادیویی راه انداخته بود، یک مرکز رادیویی شورشی راه اندازی می کند که اعلامیه ها را پخش می کند و عضوگیری انجام می دهد.

یکی از کارهای جالبی که چه گوارا انجام داد در یک عملیات در مقابل 1500 نفر از افراد باتیستا که می خواستند فیدل را به قتل برسانند ایستاد و آن ها را شکست داد. سرگردهای آمریکایی که این عملیات را تحلیل کردند اقرار کردند که عالی و بدون نقص انجام شده است. چه گوارا هر کجا که می رفت و تحت هر شرایطی کتاب می خواند و دیگران را به کتاب خواندن دعوت می کرد.

افکار ال چه چگونه بود؟

الکی نیست که ژان پل سارتر فیلسوف و منتقد فرانسوی از او به عنوان کامل ترین انسان عصر ما یاد می کند و نلسون ماندلا از او به عنوان قهرمان نام می برد و او را الهام دهنده آزادی برای تمام کسانی می دانست که آزادی را دوست دارند.

چه گوارا به کاری که می کرد ایمان راسخ داشت و نمی توانست صدای مظلوم را بشنود و ساکت بماند.

می گفت اگر در برابر هرگونه بی عدالتی از خشم به لرزه می افتی بدان که یکی از رفیق های من هستی.

او می گوید: اگر تمام بشریت به **دو دسته مخالف** تقسیم شوند من در کنار مردم عادی خواهم بود.

ال چه گوارا روز به روز محبوب تر و معروف تر می شد و تاکتیک های جنگی و شجاعتش زبانزد خاص و عام شده بود. در جریان مبارزات خود با یکی از هم رزم هایش به نام آریا آشنا می شود و با او ازدواج می کند.

ادامه مبارزات چگوارا:

مبارزات چه گوارا و یارانش ادامه پیدا می کند و جلو می روند تا در نهایت در شب سال نو 1959 رادیو شورشی اعلام می کند که هنگ گوارا ساتاکالارا را پیروزمندانه تصرف کرد.

درسته که پایتخت کوبا هاوانا بود ولی شهر سانتاکالارا نقطه اتصال هاوانا به مرکز و جنوب کوبا بود. فتح این شهر عملاً یعنی فتح کوبا! فردای آن روز ژنرال باتیستا از کشور فرار می کند و فیدل کاسترو و افرادش در نبر پیروز می شوند و نظام کنونی کوبا را تشکیل می دهند. زمان پیروزی نهایی از 82 نفر اصلی جنبش 26 ژانویه فقط 12 نفر زنده بودند.

دوره تاریک چه گوارا

بعد از پیروزی انقلاب به گفته منتقدان دوره تاریک چه گوارا شروع می شود. او پست های مختلفی مثل رئیس بانک مرکزی سفیر و وزیر صنایع را گرفت و در سیاست خارجی کوبا هم نقش اساسی داشت.

او نشان داد که اصلاً مرد حکومتی نیست. یکی از مناصبی که گرفت یه چیزی شبیه مسئول دادگاه تجدید نظر زندان لاکابانا بود و شواهد نشان می دهد دستور اعدام نهایی صدها تن از زندانیان را آن جا داد و هیچکس را تبرئه نکرد.

خودش در دفتر خاطراتش نوشت که چندین نفر را چه شکلی کشته است. البته در [سخنرانی](#) سازمان ملل هم از اعدام هایش دفاع کرد و آن را برای انقلاب لازم دانست. او همچنین اردوگاه کار اجباری را برای همجنس گرایان و ضد انقلابی ها راه انداخت. مخالف هایش می گویند برای بعد از انقلاب هیچ پلنی نداشت.

سخنرانی معروف ال چه گوارا

ال چه یک سخنرانی معروف در سازمان ملل انجام داد و به شدت به آمریکا و امپریالیسم حمله کرد. او گفت امپریالیسم قصد دارد چنین جلساتی را به مسابقه حرافی های بی پیام و بی نتیجه تبدیل کند

و به جای حل مشکلات جهانی فقط حرف زده می شود. امپریالیسم به خصوص امپریالیسم آمریکا تلاش می کند به جهان القا کند که همزیستی مسالمت آمیز فقط حق قدرت های بزرگ جهانی است. ما اعتقاد داریم لازم است تمامیت ارضی تمام کشورها مورد حمایت باشد و دستان مسلح امپریالیسم از آن کشورها کوتاه باشد.

ماجرای عکس معروف ال چه

روزی که چه گوارا وزیر صنایع بود برای شرکت در یک مراسم گرامیداشت به هاوانا می رود و مدت کوتاهی در این مراسم شرکت می کند. عکاس مخصوص کاسترو یعنی آلبرتو کوردا از فاصله تقریباً 9 متری یک عکس از ال چه گوارا می گیرد. این عکس پرتره نبود و قسمتی از چهره شخص دیگر و شاخ و برگ هم داخل عکس هستند. کوردا عکس را برای مجله ای می فرستد ولی مجله آن را چاپ نمی کند. کوردا اطراف عکس را می برد و چهره چه گوارا به دیوار اتاقش می زند.

این عکس سال 1960 گرفته می شود و 26 سال بعد پسرخوانده کوردا که او هم عکاس بود پیشنهاد می کند نسخه هایی از این عکس را دوباره چاپ کنند و به این ترتیب این به ظاهر پرتره در سراسر دنیا چاپ می شود

ال چه گوارا کوبا را ترک می کند...

ال چه گوارا پس از 6 سال خدمت در کوبا از تمامی پست ها انصراف می دهد و کوبا را برای ادامه مبارزه بر ضد امپریالیسم در بخش های دیگر آمریکای جنوبی برای همیشه ترک می کند. زمانی که رفت هیچکس از او خبری نداشت. فشار مطبوعات و مردم برای پیدا کردن چه گوارا آنقدر زیاد بود که فیدل کاسترو در تلویزیون مجبور به خواندن متن آخرین نامه اش یا همان استعفا نامه!

در استعفانامه اش خطاب به کاسترو نوشته بود دیگر ملل جهان یاری نه چندان مهم من را طلب می کنند اکنون زمان عزیمت فرارسیده است. او تصور کرد که کوبا دیگر به او نیاز ندارد و صدای استبداد را از کونگو در غرب آفریقا شنید و به آنجا رفت. ال چه گوارا می خواست انقلاب کوبا را صادر کند و از جنگجوهای محلی برای مبارزاتش کمک بگیرد ولی در کنگو موفق نبود.

دلیل اصلیش هم این بود که با وجود اینکه چه گوارا سعی کرد حضور و فعالیتش در کنگو مخفی بماند سازمان سیا از موقعیت مکانی و فعالیتش اطلاع داشت. برای همین چه گوارا تصمیم گرفت سمت بولیوی برود پس تغییر چهره داد و به عنوان یک تاجر که برای آمریکا کار می کند با اسم مستعار رامون به سمت بولیوی رفت.

سه روز بعد در جنوب بولیوی داشت ارتش چریکی خودش را می ساخت. آمریکا سه ماه بعد از ورود چه گوارا یک تیم را برای آموزش ارتش بولیوی به آنجا فرستاد.

ماجرای دستگیری ال چه، چه بود؟

ال چه گوارا در بولیوی هم کار خودش را ادامه داد و 341 رو به آموزش گروه های چریکی و حمله به پادگان ها مشغول بود

تا اینکه در نزدیکی دهکده کوچکی نزدیک کوه های آنت، ال چه گوارا به همراه چند نفر دیگر از گروه چریکی اش به محاصره ارتش بولیوی که به وسیله ماموران سیا و افسران آمریکایی همراه می شدند، درآمدند و دستگیر شدند. دهقان های روستایی آن ها را لو داده بودند.

19 اکتبر 1967 و در سن 39 سالگی، چه گوارا در برابر جوخه آتش کشته شد. او معتقد بود در جریان انقلاب یا باید پیروز شوی یا باید بمیری! پس در کوبا پیروز شد و در بولیوی مرد. آخرین کلماتی که هنگام مردن از زبان چه گوارا شنیده می شد این بود: شلیک کنید شما فقط یک چه گوارا را می کشید. او الهام بخش تمام انقلابیون در کل دنیا شد. او بی تردید محبوب ترین چهره آمریکای جنوبی است.

مردم بولیوی به او **حضرت ارنست** می گفتند

و مردم کوبا او را بیش از هر شخص دیگری دوست دارند و عکس و پوسترهای او به وفور دیده می شود. حکومت بولیوی مجبور شد جنازه چه گوارا را با هلیکوپتر به محل نامعلومی ببرد و مخفیانه دفن کند. سی سال بعد در سال 1997 یکی از افسران بولیوی که در دفن او و یارانش نقش داشت، هنگام مرگ محل دفنش را فاش کرد.

جنازه او را پیدا کردند و به کوبا آوردند و صدها هزار نفر در تشییع جنازه او شرکت کردند و به او ادای احترام کردند.